

گستره استغاثه در قرآن کریم با تأکید بر معجزات و کرامات اولیای الهی

* سید جلال مهدی‌زاده*

** مهدی فرمانیان آرانی**

*** سید حسن متهدجد عسکری***

چکیده

برخی از مدعیان توحید، استغاثه از غیرخدای متعال را شرک، کفر و مخالف با قرآن کریم می‌دانند، حال آنکه آیات متعددی از قرآن کریم جواز استغاثه در امور مقدور و غیرمقدور و به شخص حاضر و غیرحاضر را به تصویر کشیده است. از مصادیق استغاثه در امور مقدور می‌توان به استغاثه قبطی به حضرت موسی (ع)، استغاثه حضرت عیسی (ع) به حواریون، درخواست یاری ذوالقرنین از مردم و استغاثه حضرت یوسف (ع) به زندانی اشاره کرد؛ و از مصادیق استغاثه در امور غیرمقدور، استغاثه حضرت سلیمان (ع) به آصف، استغاثه به حضرت عیسی (ع) در زنده کردن مردگان و شفای امراض، استغاثه مردم به حضرت موسی (ع) برای طلب باران و استغاثه حضرت یعقوب (ع) به پیراهن حضرت یوسف (ع) برای شفای چشمان است. البته به تصریح قرآن کریم هیچ یک از انبیا فاعلیت مستقل ندارند، بلکه کلمه‌الله و مظهر اسماء و صفات فعلی خداوند متعال اند و فاعلی هستند که به اذن الهی و در سلسله نظام فاعلیت طولی، اراده خدا را محقق می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: استغاثه، گستره استغاثه، استعانت، معجزات انبیا، کرامات اولیا.

* دانشجوی دکتری و هابیت‌شناسی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران (نویسنده مسئول)

mahdizadehsj1@gmail.com

** دانشیار گروه مذاهب اسلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران m.farmanian@gmail.ir

*** استادیار گروه مذاهب اسلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران Sh.motahajjed@urd.ac.ir

مقدمه

یکی از دغدغه‌های اصلی محققان دینی، استخراج نظام عقیدتی اسلام از قرآن کریم با ابعاد مختلف و به هدف تربیت جامعه‌ای توحیدی و مؤمنانه است؛ نظامی که بتواند در نگاه خرد و کلان تمام شبهات عقیدتی را پاسخ گوید و تصویری صحیح از عقیده توحیدی برای جوامع اسلامی ترسیم کند. برای دستیابی به این نظام شبکه‌ای باید اجزای صحیح آن به همت پژوهشگران آشنا به مبانی قرآنی و روایی تکمیل شود.

در همین زمینه برخی از مدعیان توحید، مانند گروه‌های مختلف سلفیّه، استغاثه به اولیای الهی را شرک، کفر و مخالف با قرآن کریم می‌دانند، حال آنکه اولین و مهم‌ترین دلیل بر جواز و مشروعیت استغاثه به غیرخدای متعال، آیات قرآن کریم راجع به معجزات انبیا و کرامات اولیای الهی است که صراحتاً بر چنین استغاثه‌ای دلالت دارند. با تفحص در آیات به دست می‌آید که این کار، موافقت قطعی با قرآن کریم دارد.

بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش این است که: حدود و ثغور استغاثه به اولیای الهی در قرآن کریم چیست؟ و با چه ملاک و میزان قرآنی می‌توان به اولیای الهی استغاثه کرد؟

در صورت ترسیم‌نشدن چنین شناختی از استغاثه در قرآن کریم، موجبات تحریف معنوی قرآن و شرک‌انگاری مقوله‌ای توحیدی با تفسیرهای غرض‌آلود و بیمارگونه از آیات الهی فراهم می‌شود و امر را بر اهل ایمان مشتبه می‌کند و سبب دوری از وسائط فیض الهی می‌شود.

هدف از این پژوهش بررسی استعمالات قرآنی «استغاثه» و گستره آن در قرآن کریم با تکیه بر معجزات و کرامات اولیای الهی در امور مقدور و غیرمقدور از شخص حاضر و غیرحاضر و تفسیرهای گوناگون آن است تا از این منظر به دیدگاه واقعی قرآن کریم دست یابیم و بدون پیش‌داوری یا تعصب، مقصود از این آیات به درستی تبیین شود. این تحقیق از حیث هدف، کاربردی، و از حیث روش، گردآوری کتاب‌خانه‌ای است که به صورت تفسیری و مقایسه‌ای مطالب تنظیم شده است.

درباره مشروعیت استغاثه در قرآن کریم کتاب‌ها و مقالات متعددی نگاشته شده

است. در میان کتاب‌ها می‌توان به سه کتاب التوسل والاستغاثة بالأرواح المقدسة، و استمداد از اولیای خدا نوشته جعفر سبحانی، و إتحاف الكرام فی جواز التوسل والاستغاثة بالأنبياء الكرام نوشته الشيخ محمد بن الشدی اشاره کرد. مهم‌ترین مقالات در این زمینه هم عبارت‌اند از: «استغاثة در قرآن کریم» نوشته حسین محمدیان؛ «جستاری بر معنای استغاثة و استتصار در قرآن کریم» نوشته محمدجواد سلمان‌پور و مریم کرباسیان؛ و «نقد دیدگاه وهابیان در تقسیم‌بندی استغاثة و شرک‌انگاری برخی از مصادیق آن» نوشته سعید غلام‌زاده و حمیدرضا غلامی نژاد.

نوآوری پژوهش حاضر در مقایسه با پژوهش‌های مشابه، آن است که این پژوهش تمام مصادیق استغاثة به غیر خدا در قرآن کریم را به تصویر کشیده و با تأکید بر معجزات و کرامات اولیای الهی مشروعیت استغاثة در امور مقدور و غیرمقدور در زمان حیات و بعد از آن را اثبات، و گستره آن را در قرآن کریم تبیین می‌کند.

۱. مفهوم «استغاثة»

واژه «استغاثة» در لغت از ماده «غیث» به معنای طلب باران است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۱۷). عرب می‌گوید: «غاث الغیث الارض»، یعنی باران به زمین فرود آمد و از ماده «غوث» به معنای طلب نصرت و یاری در زمان شدت است (ابن‌فارس، ۱۳۹۹: ۵۹). چنانچه گفته‌اند: «الإغاثة و هی الإعانة والنصرة عند الشدة و يقول الواقع فی بلیة أغثنی أی فرّج عنی» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۹۷)، یا به معنای نجات از ابتلا و در پناه خود گرفتن است. لذا دو قید «نجات» و «پناه‌دادن» را از معانی این ماده دانسته‌اند (همان: ۹۵؛ ربیع‌نیا، ۱۳۸۸: ۴۸)؛ و اگر کسی در رفع مشکلات از خداوند کمک بخواهد و خداوند مشکلش را برطرف کند می‌گویند: «أغاثهم الله برحمته أی کشف شدتهم» (فیومی، ۱۴۱۴: ۲۳۶).

واژه «استغاثة» در باب استفعال، به معنای غالبی باب، یعنی طلب کمک (طریحی، ۱۳۷۲: ۲۶۰/۲؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۵) و استمداد یا طلب نجات از گرفتاری و محنت (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۹۸) است (ابن‌فارس، ۱۳۹۹: ۷۳) چنانچه گفته‌اند: «الاستغاثة طلبُ الغوثِ و هو التخلیصُ من السّدةِ والتّقیمةِ والعونِ علی الکفافِ من السّدائدِ» (حسینی

زیبیدی، ۱۴۱۴: ۶۴). در نتیجه، استغاثه دو رکن اساسی دارد؛ یکی وجود سختی و شدت نیازی که شخص استغاثه‌کننده می‌خواهد از آن رهایی یابد، و دوم، طلب نصرت و خلاصی از شخص مستغاث. اگر هر یک از این دو جزء نباشد استغاثه محقق نشده است. البته این طلب در زمان شدت، گاه با الفاظی محقق می‌شود که بر استغاثه دلالت دارد که به آن «استغاثه قولی» می‌گویند، اما اگر با حالت و عمل خاصی درخواست کمک شود «استغاثه فعلی» نام می‌گیرد. با این تقسیم تمامی مصادیق «تبرک» در حقیقت استغاثه فعلی محسوب می‌شود، چون در معنای «تبرک» گفته‌اند: «التبرک لغة طلب البركة، والبركة هي النماء والزيادة» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۹۰/۱۰). این واژه در اصطلاح به معنای طلب رسیدن به خیر از طریق و به سبب اشیاست (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۷) و تبرک به ائمه اطهار (ع) یعنی «تحصیل البركة والخیر بسببهم» (سبحانی، ۱۳۸۶: ۱۰۸). در نتیجه، «استغاثه» و «تبرک» هر دو طلب هستند، اما یکی قولی و دیگری فعلی است. البته در «تبرک» مثل استعانت همیشه معنای طلب در زمان شدت و سختی نیست.

۲. استعمالات قرآنی «استغاثه»

چنان‌که گذشت، معنای لغوی «استغاثه» دارای دو رکن اصلی، یعنی شدت و طلب، است که هر کدام نباشد «استغاثه» صدق نمی‌کند. با بررسی‌های انجام‌شده، «استغاثه» در قرآن کریم با معنای لغوی اش همسوست و به دو صورت کلی به کار رفته است:

۱. مفهوم «استغاثه» به همراه ماده «غوث» که چهار مرتبه در قرآن کریم استعمال شده و فقط یک بار آن استغاثه به ولیّ خدا در امور مقدورست، مثل: «فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ» (قصص: ۱۵).

۲. مفهوم «استغاثه» بدون ماده «غوث» که این صورت خود به دو شکل در قرآن به کار رفته است:

اول. مفهوم «استغاثه» با واژگانی مرادف و هم‌معنا با «استغاثه» که در قرآن کریم به سه صورت کاربرد دارد:

الف. کاربرد واژه در باب استفعال مثل: «وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ



أَصْرِبُ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» (اعراف: ۱۶۰) که در قرآن کریم فقط همین یک استغاثه به ولی خداست.

ب. استعمال واژگان هم معنای «استغاثه» که عبارت‌اند از: «صرخ»، «جار»، «إجارة»، «عوذ»، و «اعتصام» که این واژگان در قرآن هم معنای با «استغاثه» است و در آنها همان شدت و طلب نهفته در معنای «استغاثه» وجود دارد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۹۶؛ مصطفوی، ۱۳۶۰: ۷۶؛ طریحی، ۱۳۷۲: ۲۵۱/۳؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۰۴؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۴۰۴/۱۲). همچنین، برخی دو واژه «ندا» و «دعا» را نزدیک به معنای «استغاثه» دانسته‌اند، اما این سخن صحیح نیست و نسبت به «استغاثه» معنای اعم دارند که «ندا» به معنای آشکارا و بلند صحبت کردن است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۹۶) و به دعا با صدای بلند هم اطلاق می‌شود (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ماده ندا). همچنین، «دعا» به معنای درخواست کردن از درگاه خداست (طریحی، ۱۳۷۲: ۱۴۱).

ج. واژگان مرادف با مفهوم «استغاثه» و مستعمل در باب استفعال مثل: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ» (توبه: ۶). واژه «استجارک» از «جار» به معنای همسایه مشتق شده و در اینجا به معنای درخواست امان کردن از رسول خداست.

دوم. مفهوم «استغاثه» در سیاق کلام که معمولاً استغاثه به اولیای الهی از این قسم است و به تفصیل بررسی خواهیم کرد.

۳. اقسام استغاثه به اولیای الهی

آنچه گذشت استعمالات قرآنی استغاثه به خداوند متعال و غیرخدای متعال بود که یا در لفظ بر «استغاثه» دلالت داشت یا «استغاثه» از سیاق آنها به دست می‌آمد که نشان می‌دهد واژه «استغاثه» در لغت و اصطلاح به یک معناست.

اما از منظر وهابیان استغاثه از غیرخداوند سه صورت دارد:

۱. استغاثه به مردگان و غائبان
۲. استغاثه به زندگانی که قادر به اجابت استغاثه مستغیث هستند.
۳. استغاثه به زندگانی که قادر به اجابت استغاثه شخص مستغیث نیستند.

از نظر ایشان، استغاثه به مردگان و غائبان مطلقاً شرک است. چون شخص مستغیث با استغاثه‌اش، علم غیب را که از شئون ربوبیت است به غیر خدا نسبت داده است. استغاثه از زندگان نیز نسبت به عملی که توانایی و قدرت بر انجام دادن آن را ندارند شرک است. چون شخص مستغیث، به عقیده خود، باید برای شخص مستغاث قدرت ماورایی قائل باشد تا سبب استغاثه به او شود و قدرت ماورایی هم فقط از آن خداست. در نتیجه، از نظر ابن‌عثیمین و اغلب وهابیت، در میان اقسام استغاثه فقط استغاثه به خداوند و استغاثه به افراد زنده‌ای که قادر به اجابت شخص استغاثه‌کننده هستند جایزست (ابن‌عثیمین، ۱۴۱۳: ۶۰/۶-۶۱).

بنابراین، در این بخش با تقسیم «استغاثه به اولیای الاهی» به دو قسم، یعنی استغاثه به شخص حاضر و استغاثه به شخص غائب و تقسیم هر یک به استغاثه در امور مقدور و غیر مقدور، چنان‌که وهابیت آن را مطرح کردند، آیات قرآن کریم را تبیین می‌کنیم تا گستره و میزان کاربرد استمداد از اولیای الاهی در قرآن کریم روشن شود و مخالفت عقیده وهابیت با قرآن کریم تبیین گردد.

۱.۳. استغاثه به شخص حاضر در امور مقدور

در میان وهابیان، برخی مطلق استغاثه و استمداد از غیر خدا را شرک می‌دانند (تویجری، ۱۴۰۶: ۹؛ هلالی، ۱۴۱۵: ۱۱؛ هلالی، بی‌تا: ۵۲). سعید قحطانی، از وهابیان معاصر، می‌گوید:

هر کس انسانی را بخواند، چه زنده باشد و چه مرده، یا به صورت استغاثه باشد یا غیر آن، به شرکی دچار شده که بدون توبه، از آن خلاصی نمی‌یابد. هر کس پیامبر یا انسان صالحی را بدین صورت بخواند: «ای آقای من! کمک کن و به فریادم برس یا روزی‌ام را افزون کن و...» همگی شرک است و شخص را باید از این کارها توبه داد، و اگر توبه نکند باید کشته شود (قحطانی، بی‌تا: ۲۸۰).

در برخی از آیات قرآن کریم صریحاً استغاثه در امور مقدور و به غیر خداوند انجام شده است و چون قرآن کریم به شرک دعوت نمی‌کند موجب بطلان این قول می‌شود. راجع به درخواست یاری یکی از اصحاب حضرت موسی (ع) از ایشان قرآن کریم می‌فرماید: «فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ» (قصص: ۱۵). طبق این آیه، شخص قبطنی،

که یکی از دوستان حضرت موسی (ع) بود، با یکی از دشمنانش درگیر شد و به حضرت موسی (ع) استغاثه کرد. حضرت موسی (ع) او را در امری که در توانایی و قدرت حضرت بود کمک کرد. اگر این استغاثه شرک باشد حضرت نباید به او پاسخ می داد، در حالی که حضرت موسی (ع) او را یاری داد و خدا هم در این خصوص، حضرت را بازخواست نکرد. از این آیه جواز درخواست از اولیای الهی در امور مقدور به دست می آید. چون تفاوتی میان درخواست از حضرت موسی (ع) و هر یک از اولیای الهی در زمان حیات نیست و حتماً مقام برخی از اولیا، همچون پیامبر اکرم (ص)، از مقام جایگاه حضرت موسی (ع) برترست. بنابراین، وقتی می توان گفت: «یا موسی کمک کن»، به طریق اولی می توان در زمان حیات رسول خدا (ص) گفت: «یا رسول الله! به فریادم برس».

درباره استغاثه حضرت عیسی (ع) به حواریون، قرآن کریم می فرماید: «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّ مُسْلِمُونَ» (آل عمران: ۲۷). وقتی حضرت عیسی (ع) کفر، عناد و آزار و اذیت و استهزاء بنی اسرائیل را مشاهده کرد و فهمید که قصد کشتن او را دارند و از ایمان آوردنشان ناامید شد، در این حالت شدت و سختی، فرمود: «آیا کسی هست که مرا در عبودیت خدا یاری رساند؟» از واژه «انصاری» می توان فهمید که حضرت عیسی (ع) نصرت حقیقی را که در قدرت و توان حواریون بوده از ایشان طلب کرده است. حواریون گفتند: «ما یمین انصار خداوند، و ما به خدا ایمان آوردیم و شاهد باش بر اینکه ما تسلیم شدگانیم».

همچنین، قوم ذوالقرنین به سبب شدت و بلایی که از هجوم قوم یاجوج و ماجوج دچار بودند از او استمداد کردند. قرآن کریم می فرماید: «قَالَ مَا مَكْنِي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا؛ [ذوالقرنین] گفت: آنچه پروردگارم در اختیار من گذاشته بهتر است. مرا با نیرویی یاری دهید تا میان شما و آنها سد محکمی قرار دهم!» (کهف: ۹۵). مردم به ذوالقرنین پیشنهاد دادند مالی را جمع کنند و سدی در مقابل یاجوج و ماجوج بسازند. ذوالقرنین پیشنهاد مال را نپذیرفت و گفت آنچه خداوند به من ارزانی کرده است از مالی که شما پیشنهاد می دهید ارزشمندترست و من به آن احتیاج ندارم، ولی برای پیشنهاد ساختن سد، باید مرا کمک انسانی دهید و از لحاظ نیروی انسانی،

مصالح و ... مریاری کنید.

این نوع درخواست در امور مقدور به همین آیات ختم نمی‌شود، بلکه حضرت یوسف (ع) هم در زندان از کسی که از زندان خلاصی پیدا کرده بود درخواست یاری کرد. قرآن کریم می‌فرماید: «قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاةَ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ» (یوسف: ۴۲). «مستغاث به» حقیقی فقط خداست و هر کسی که می‌تواند به انسان یاری برساند به سبب همان توانایی است که خدا در وجودش قرار داده است و این منافاتی با توحید ندارد. حضرت یوسف (ع) حتماً به این مطلب ادعان داشته و با این اعتقاد در خلاصی از زندان و بلایی که در آن بودند به شخصی غیر از خدا استغاثه کرده است. در نتیجه، تمام این استغاثه‌ها و استعانت‌های انبیا (ع) در امور مقدور، به تصریح قرآن، محقق شده و اینکه برخی مطلق استغاثه و استمداد از اولیای الهی را شرک می‌دانند قولی مخالف صریح با آیات قرآن کریم است. درباره استغاثه به رسول خدا (ص) هم قرآن کریم می‌فرماید: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ» (توبه: ۶). واژه «استجارک» از «الجار» به معنای همسایه مشتق شده و به معنای کسی است که از آنچه می‌ترسند امان می‌دهد (طریحی، ۱۳۷۲: ۲۵۱/۳) و در اینجا به معنای درخواست امان کردن از رسول خداست. این آیه می‌فرماید به مشرکانی که از تو درخواست پناه می‌کنند پناه ده تا کلام خدا را بشنوند. لذا با تعبیر به «فَأَجِرْهُ»، که از همان ماده و به صورت امر آمده است، پناهندگی به مشرکان را بر پیامبر اکرم (ص) واجب می‌کند.

۳. ۲. استغاثه به شخص حاضر در امور غیرمقدور

امور عادی و مقدور، اموری است که هر کسی توانایی انجام‌دانش را دارد. اما امور غیرعادی یا خارق‌العاده اموری است که به شکل عادی از توانایی بشر خارج است (ابن‌عثمین، ۱۴۱۳: ۶۰/۶-۶۱). ابن‌تیمیه هم می‌گوید مخلوق می‌تواند از مخلوق، درخواستی کند که مخلوق قادر بر آن است؛ اما اموری که جز خدا کسی قادر بر انجام‌دانش نیست، جز از خدا نمی‌توان طلب کرد (ابن‌تیمیه، ۱۴۱۶: ۳۲۹/۱). از منظر ابن‌تیمیه و وهابیان، ملاک تعیین امور مقدور از غیرمقدور، نصوص شرعی کتاب و سنت است.

اما در این خصوص خداوند متعال در قرآن کریم نمونه‌هایی ذکر می‌فرماید که در آن امری خارق عادت یا امری که بشر به طور عادی توانایی انجام‌دادنش را ندارد از اولیای الهی درخواست شده و خداوند متعال هیچ‌کدام از اینها را شرک یا منجر به شرک نمی‌داند، از جمله:

۳. ۲. ۱. استغاثه به حضرت موسی (ع)

از جمله نمونه‌هایی که قرآن کریم در استغاثه به ولی خدا در امور غیرمقدور ذکر می‌کند استغاثه امت حضرت موسی (ع) به حضرتش برای درخواست باران است: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَا قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اِثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» (اعراف: ۱۶۰). این آیه تصریح دارد که قوم حضرت موسی (ع) از ایشان درخواست آب کردند. اگر استغاثه به غیرخداوند سبحان شرک بود، هیچ‌گاه خداوند به حضرت موسی (ع) دستور نمی‌داد هنگام استغاثه اصحاب وی به ایشان و طلب آب از او، عصایش را بر سنگی بکوبد که از کوه طور با خود آورده بود تا چشمه‌ها بر روی زمین جاری شوند. بنابراین، برخلاف ادعای منحرفان از توحید، استغاثه به اولیای الهی و درخواست امور خارق‌العاده از ایشان موجب شرک و خروج از اسلام نیست (پورعلی، ۱۳۹۹). این عقیده برای بنی اسرائیل حتمی بوده است که در بیابان بی‌آب و علف می‌توان از حضرت موسی (ع) آب طلب کرد و عملی مشرکانه نیست؛ با اینکه انسان امروزی چنین توقعی ندارد. هیچ منبعی هم نگفته است که رسول خدا (ص) وقتی برای مسلمانان این آیه را قرائت می‌کردند فرموده باشند این نحوه درخواست از موسی (ع) شرک بوده است و مسلمانان هم این روش امت حضرت موسی (ع) را تلقی به قبول کرده‌اند.

۳. ۲. ۲. استغاثه حضرت سلیمان (ع)

قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ * قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٍّ أَمِينٌ * قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآه مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» (نمل: ۳۸-۴۰). در این آیات حضرت سلیمان (ع) امری غیبی را که مقدور انسان‌های عادی نبوده است از

ملاً و حاضران در مجلس درخواست می‌کند و کسی که خداوند به او قدرت در تکوین اعطا کرده و دارای ولایت تکوینی است، درخواست حضرت سلیمان (ع) را، که رتبه‌اش بالاتر از اوست، اجابت می‌کند. وقتی این استغاثه از نبی مرسل صادر می‌شود و قرآن کریم هم آن را نقل می‌کند می‌تواند سنتی برای دیگران باشد که به آن اقتدا کنند. مخصوصاً که این سنت درخواست حاجت از کسی است که با صفات غیبی و قدرت فرا بشری اعطایی از طرف خدا تأیید شود. بنابراین، سنت الاهی در درخواست امور از اولیا هرچند از امور غیبی باشد به سبب قدرت تکوینی اعطایی از طرف خدا، مشروع است (سند، ۱۴۲۷: ۱۷۲/۵).

این آیات منشأ ولایت تکوینی را «علم من الكتاب» دانسته و علم آصف به کتاب را سبب فضیلتش معرفی می‌کند؛ چراکه این آیه حکم را معلق بر وصف کرده است و تعلیق حکم بر وصف مُشعر به علیت است. اگر وصف «علم من الكتاب» نباشد حکم مد نظر، یعنی قدرت بر تصرف تکوینی، هم رفع می‌شود (صالح، ۱۳۹۳: ۱۰۶). در نتیجه میان علم کتاب و ولایت تکوینی ملازمه وجود دارد. بنا بر قاعده‌ای در علم بلاغت، اسناد به وصف، علّیت آن وصف را می‌رساند. وقتی می‌گویند: «إِنَّ الطَّالِبَ الْمُجَدِّ يَنْجَحُ فِي الإِمْتِحَانِ»، یعنی وصف «مُجَدِّ» و جدیت و نشاط در درس به عنوان علت تعیین می‌شود. در آیه نیز می‌فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ...» و وصف شخص را به جای اسم شخص می‌آورد؛ یعنی علم به کتاب دخالت تام در خرق عادت دارد (روحانی، ۱۴۱۸: ۲۶۸/۴). اگر کسی بگوید: «احمد را احترام کن» می‌توان پرسید: «چرا باید او را احترام کرد؟» اما اگر بگوید: «عالم را احترام کنید» وصف شخص را به جای اسم شخص آورده است، یعنی او را به سبب علمش احترام کنید. در قرآن نیز اسمی از آصف بن برخیا نیامده و فقط وصفش ذکر شده است. بنابراین، کسی نمی‌تواند بگوید این قدرت فقط از آن آصف بن برخیاست و به همه افاضه نشده است. آنچه موجب خرق عادت و تصرف در تکوین شده علمی است که از کتاب داشته و هر کسی مثل او چنین علمی داشته باشد همین قدرت‌نمایی را می‌تواند انجام دهد. در همین باره قرآن کریم از کسی سخن می‌گوید که تمام علم کتاب نزد اوست: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (رعد: ۴۳).

این آیه از مهم‌ترین آیاتی است که در معرفی مقامات اهل بیت (ع) به آن استناد شده است. «علم» در این آیه مصدرست و به کلمه «الکتاب» اضافه شده است و اضافه مصدر مفید عموم است. به علاوه، کلمه «الکتاب» نیز مفرد محلی به «ال» است و افاده عموم دارد؛ یعنی کسانی هستند که به تمام کتاب آگاهی تفصیلی دارند. در روایتی امام صادق (ع) به سینه مبارکشان اشاره کردند و فرمودند: «و عندنا واللّه علم الکتاب کله؛ به خدا سوگند تمام علم کتاب نزد ما موجودست» (حویزی، ۱۴۱۵: ۹۲/۴). در جایی دیگر فرمودند: «علم الکتاب کله واللّه عندنا ثلاثا» (صفار، ۱۴۰۴: ۲۳۳/۱). همچنین، می‌فرمایند: «علم آصف بن برخیا، نسبت به علم علی (ع)، مثل مقدار آبی است که بر بال یک مگس باشد نسبت به دریا» (حویزی، ۱۴۱۵: ۵۲۳/۲). حضرت علی (ع) هم فرمودند: «و أنا أكبر قدرة منه، فإنّ عندی علم الکتاب کله قال الله تعالی: و من عنده علم الکتاب» (طبری، بی تا: ۱۳۶/۱)؛ یعنی قدرت من از آصف بن برخیا بیشترست؛ چون تمام علم کتاب نزد من است. در روایتی دیگر، حضرت به سلمان فرمودند: «و کیف لا أفلع أنا أضعاف ذلک و عندی علم ألف کتاب؛ آصف برخی از علم کتاب را داشت اما من علم هزار کتاب را دارم» (حلی، ۱۹۵۱: ۱۶۰/۱).

از گذاشتن آیه «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» در کنار آیه «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» می‌توان به این نتیجه رسید که وقتی کسی که برخی از علم کتاب نزد اوست قدرت بر تصرف در تکوین دارد، پس کسی که علم کتاب به نحو کامل نزد اوست قدرتش بیشترست و حتماً ولایت تکوینی برایش ثابت است. محمدتقی مجلسی می‌گوید بنا بر روایات رسیده از پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) ولایت ایشان گسترده‌تر از ولایت تکوینی انبیا (ع) و اولیای گذشته است. به عبارت دیگر، هر قدرتی که پیامبران گذشته دارند ایشان بیشتر از آن را دارند و این از آن‌روست که پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) عالم‌تر از پیامبران گذشته‌اند (مجلسی، ۱۳۹۵: ۶۸؛ صالح، ۱۳۹۳: ۱۱۵).

در برخی روایات از «علم کتاب» به «اسم اعظم» تعبیر شده است. امام باقر (ع) در تفسیر این آیه فرمودند: «اسم اعظم الاهی ۷۳ حرف است که آصف بن برخیا فقط با دانستن یک حرف چنین قدرت‌نمایی کرد» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۳۰/۱) و توانست زمین میان خود و تخت بلقیس را بشکافد و تخت بلقیس را با دست خود بگیرد و زمین را به حال

اولش برگرداند. بعد فرمودند: «ما اهل بیت از ۷۳ اسم اعظم الاهی غیر از یک حرف آن، که اسم مستأثر الاهی است، آگاهی داریم» (صفار، ۱۴۰۴: ۲۲۹/۱). در این روایات افضلیت اهل بیت (ع) بر انبیا (ع) به سبب میزان دارایی‌شان از اسم اعظم الاهی است. خوارق عادات اولیا و انبیا (ع) و قدرت تصرف تکوینی‌شان نیز در این روایات معلول مرتبه دارایی ایشان از اسم اعظم است. در نتیجه ائمه اطهار (ع) بر همه معجزات انبیا (ع) قدرت داشته‌اند. در روایتی که صفار نقل می‌کند حضرت آدم (ع) ۲۵ حرف، حضرت نوح (ع) ۱۵ حرف، حضرت ابراهیم (ع) هشت حرف، حضرت موسی (ع) چهار حرف و حضرت عیسی (ع) دو حرف از اسم اعظم را می‌دانستند و ائمه اطهار (ع) از ۷۲ حرف آن آگاه‌اند (همان: ۲۲۸/۱). هر کسی علم بیشتری دارد قدرت تکوینی بیشتری دارد؛ چراکه این علم از مقوله علم فعلی و از سنخ علم الاهی است و چون امام نزدیک‌ترین قرب به خدای متعال را دارد علمش مثل علم خدا با قدرتش اتحاد دارد (صالح، ۱۳۹۳: ۱۱۵).

اما برخی که منکر درخواست امور از غیرخدا بوده و آن را مخالف با توحید می‌دانند آیه را به عقیده خود تأویل و تفسیر می‌کنند و می‌گویند آن که تخت بلقیس را حاضر کرد آصف بن برخیا نبود، بلکه ملانکه به دعای آصف تخت را از یمن به شام حمل کردند (ابن‌عشیمین، ۱۴۱۶: ۱۵/۲۷، ۳/۱۷، ۲/۴). ابن تیمیه هم می‌گوید فقط ملانکه و جن این قدرت را دارند که چنین انتقالی را با چنین سرعتی انجام دهند (ابن تیمیه، ۱۴۲۰: ۱۰۶۶/۲). حال آنکه در آیه کوچک‌ترین اشاره‌ای به دعاکردن آصف بن برخیا نیست. به علاوه، قرآن کریم صراحتاً آصف را فاعل این کار می‌داند: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفَكَ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي».

۳. ۲. ۳. استغاثه به حضرت عیسی (ع)

از دیگر نمونه‌های استغاثه در امور غیرعادی، استغاثه مردم به حضرت عیسی (ع) برای شفای مریض، زنده کردن مردگان یا درخواست اخبار از امور غیبی است. قرآن کریم می‌فرماید: «أَتَىٰ أَخْلُقَ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخُلُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِن فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۴۹). خداوند متعال، در جایی دیگر، حضرت عیسی (ع)



را خطاب قرار می دهد و می فرماید: «وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِأَذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِأَذْنِي» (مانده: ۱۱۰). وقتی حضرت عیسی (ع) به اذن الاهی چنین امور خارق العاده ای انجام می دهد و چنین نمایشی از قدرت الاهی را به تصویر می کشد به این معناست که خداوند متعال به اولیایش اذن داده است به او استغاثه کنند و حوائجشان را از ایشان بخواهند. بنابراین، جایزست بگویند: «ای عیسی! مرده ما را زنده کن و مریض را شفا بده» (سعدی الأزهري، ۱۴۲۷: ۳۹). قرآن کریم در این آیات نفرموده است: «أبرء الأكمه بدعائک یا عیسی» بلکه شفای کور مادرزاد و مبتلای به بیماری پسی و زنده کردن مردگان را به حضرت عیسی (ع) نسبت داده و آن را به اذن و قدرتی مقید کرده که خداوند به حضرت عیسی (ع) داده است. این آیه بزرگترین دلیلی است که استغاثه به معصوم (ع) و به قدرتی را که خدا به معصومان (ع) عنایت کرده است جایز می شمرد. برخی از واژه «اذن» در آیه می خواهند فاعلیت خدا را در زنده کردن مردگان اثبات کنند که این تفسیر مخالف با آیه است. در ادامه، معنای «اذن» و دلالتش بر فاعلیت حضرت عیسی (ع) را بررسی می کنیم.

معنای «اذن» در قرآن کریم

قرآن درباره اذن الاهی در معجزات انبیا (ع) می فرماید: «وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (غافر: ۷۸)؛ یعنی تمام انبیا با اذن الاهی معجزه آورده اند. نیز می فرماید: «إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ» (یونس: ۳). تمام واسطه ها بعد از اذن الاهی دست به وساطت و شفاعت می زنند. همچنین، جنیان به اذن خداوند برای حضرت سلیمان (ع) خدمت می کردند: «وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بِيَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ» (سبأ: ۱۲). نکته بسیار مهم اینکه، اذن الاهی، اذنی اعتباری نیست که با لفظ یا اشاره صورت گیرد، بلکه اذن تکوینی است؛ یعنی نوعی کمال است که خداوند به اولیایش اعطا می کند و منشأ اثر می شود و صدور هر معجزه ای از انبیا به سبب همین کمال است که خداوند در وجودشان قرار داده است و اگر خداوند نخواهد آن کمال را سلب می کند. بنابراین، اذن الاهی در این آیه به معنای تنفیذ الاهی است و خداوند برای تحقق افعال خود از واسطه هایی بهره می برد، همان طور که برای نزول باران از هوا و باد و ابر بهره گرفته است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۸۰/۱).

با حفظ این توضیح درباره‌ی اذن می‌توان گفت خداوند بدون دخالت اراده انسان و خارج از نظام تکوین در کائنات تصرف نمی‌کند (مطهری، ۱۳۷۴: ۸۴). در ایجاد هر موجودی اسباب و عللی غیر از خداوند و در طول وجود خداوند وجود دارد، مثل نفس ولی خدا، و اراده ولی خدا که این نفس و اراده واسطه می‌شود تا اراده خدا در معجزه اثر بگذارد (مصباح یزدی، ۱۳۷۳: ۱۰۶/۲-۱۱۰ و ۱۳۰-۱۳۱). لذا پیامبران نقش حقیقی در اعجاز دارند؛ چون معجزه در حقیقت فعل آنهاست و در عین حال استقلالی در آن ندارند (جوادی آملی، بی‌تا: ۱۰۳/۱-۱۰۵). به عبارت دیگر، علت فاعلی در معجزه قوه‌ای است که خداوند در نفس انبیا و اولیایش قرار داده و به وسیله آن در کائنات تأثیر می‌گذارد. این کمال در وجود انبیا (ع) همان ولایت تکوینی است که قدرت بخشی به نفوس انبیا (ع) بر تصرف در ماده کائنات است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۰: ۱۷). البته هیچ یک از انبیا، از جمله حضرت عیسی (ع)، به دلیل آیه «فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ» (آل‌عمران: ۴۹) فاعلیت مستقل ندارند. انبیا (ع) کلمة‌الله و مظهر اسما و صفات فعلی خدا هستند و در خلقت پرنده، حضرت عیسی (ع) فاعلی است که به اذن الاهی و در سلسله نظام فاعلیت طولی اراده‌اش محقق شده است و تعبیر به «أَخْلَقَ» و «أَحْيَى الْمَوْتَى»، که جمع مُحَلِّی به «ال» است، می‌فهماند که این فاعلیتش استمرار دارد و هر زمان از او می‌خواستند او به اذن الاهی چنین قدرت و فاعلیتی داشت. لذا به فرموده برخی علمای امامیه، انبیای اولوالعزم می‌توانند مظهر «هو المحیی»، «هو القابض»، «هو الباسط» و ... باشند (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۳۲۵-۳۲۹/۱۴؛ حاجی اسماعیلی و علی‌عسگری، ۱۳۹۷: ۲۰).

چه بسا فاعلیت اولیا در معجزات و کرامات بر عده‌ای از اهل تشکیک مشکل آید. لذا با آیاتی دیگر از قرآن کریم به تبیین آن می‌پردازیم:

بنا بر قول تحقیق، خداوند متعال در آیات متعدد امر تصرف در تکوین را به غیرخودش استناد داده است، مثلاً در همین آیه محل بحث می‌فرماید: «وَأُتِرَى الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ» (آل‌عمران: ۴۹) که ابراء، احیاء و شفا را به حضرت عیسی (ع) استناد می‌دهد و در آیه‌ای دیگر تدبیر امور را به ملائک نسبت می‌دهد: «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا» (نازعات: ۵)؛ یا در آیه‌ای دیگر ثبات قدم اهل ایمان را به ملائک نسبت می‌دهد: «إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْ يَمَعَكُمْ فَتَبَيَّنُوا الَّذِينَ آمَنُوا» (أنفال: ۱۲)؛ یا در سوره مریم اعطای



فرزند به حضرت مریم (س) را به حضرت جبرئیل اسناد داده است: «قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا» (مریم: ۱۹)؛ یا شفا را به عسل نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» (نحل: ۶۹).

بنابراین، همان‌طور که خداوند این تصرفات را به غیرخودش استناد می‌دهد و آنها را علت و سبب شفا، تدبیر، ثبات قدم، اعطای فرزند و ... می‌شمرد، قدرتی به اولیایش اعطا کرده است تا مانند حضرت عیسی (ع) در تکوین تصرف کنند؛ از این قدرت اعطایی به «ولایت تکوینی» تعبیر می‌شود. البته اولیای الهی این قدرت را از خود ندارند، بلکه هر لحظه محتاج خدا هستند و فاعل و سبب حقیقی خداست و اولیای الهی واسطه‌اند. همچنان که مسبب‌الاسباب خداست و دارو به اراده و مشیت الهی تأثیر می‌گذارد، قدرت اولیا نیز مؤثر به اراده الهی است.

سیاری از علمای امامیه با توجه به این آیات و آیات دیگری که قدرت اولیای الهی به اذن خدا را حتی بعد از مرگ ثابت می‌کند حکم به جواز استغاثه از آنها حتی بعد از حیاتشان کرده‌اند (سعادتی، ۱۳۹۴: ۱۴).

۳.۳. استغاثه به شخص غائب و به اذن الهی

گفتیم که از منظر قرآن کریم استغاثه به شخص حاضر، چه در امور مقدور و چه غیرمقدور و خارق‌العاده، مسلم است و قرآن کریم آن را تأیید می‌کند، که در مطلب پیش‌گفته به تفصیل بررسی شد. حال باید دید از دیدگاه قرآن کریم استغاثه به شخص غائب یا میت در امور غیرمقدور چه حکمی دارد.

۳.۳.۱. استغاثه حضرت یعقوب (ع) به پیراهن حضرت یوسف (ع)

قرآن کریم در ماجرای شفای چشمان حضرت یعقوب (ع) می‌فرماید: «اَذْهَبُوا بِقِمِيصِي هَذَا فَالْقَوَّةَ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ» (یوسف: ۹۳)؛ یعنی حضرت یوسف (ع) فرمود: «این پیراهنم را ببرید و بر صورت پدرم قرار دهید تا بینا شود». در ادامه می‌فرماید: «فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَازْتَدَّ بِصِيرًا؛ وقتی بشارت‌دهنده آمد، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند. ناگهان حضرت یعقوب (ع) بینا شد» (یوسف: ۹۶). در بخش اقسام استغاثه، تبرک را استغاثه فعلی دانستیم. این آیه صراحتاً در تأیید این نوع

استغاثه سخن می‌گوید. شفای چشم توسط پیراهن، عادی نیست، بلکه خارق‌العاده است. پیراهن حضرت یوسف (ع) در حالی که خود حضرت غائب است، می‌تواند دیدگان حضرت یعقوب (ع) را شفا دهد. تصرف در کون از یک پیراهن صادر شده و چشمان حضرت یعقوب (ع) بدون دعای پیامبر خدا شفا یافته است. تعبیر به «الْفَاءُ عَلَى وَجْهِهِ فَازْتَدَّ بَصِيرًا» یعنی بلافاصله تا بشیر پیراهن را به چشمان حضرت یعقوب (ع) انداخت چشمان حضرت بینا شد (سند، ۱۴۲۶: ۶۷/۱). البته پیراهن به خودی خود چنین تأثیری ندارد، بلکه چون پیراهن نبی خداست، خداوند در آن تأثیر شفا قرار داده است. در این آیه کلمه «قمیص» به «یاء» متکلم اضافه شده و صرف تعلق پیراهن به حضرت تبرک و استغاثه به آن را جایز کرده است. بنابراین، با استناد به این آیه، استغاثه قولی به اولیای الهی و استغاثه فعلی به متعلقات آنان، مثل تبرک به قبر، ضریح و حرم‌هایشان، نه فقط موجب شرک و کفر نخواهد بود، بلکه موجب تقرب عبد به خدا خواهد شد. این آیه علاوه بر اینکه استغاثه به شخص غائب را اثبات می‌کند، استغاثه به متعلقات اولیای الهی را هم ثابت می‌کند؛ چراکه وجاهت اولیای الهی نزد خدا موجب توجه به آن‌ها می‌شود تا عباد از این طریق مقرب درگاه خدا شوند (همان).

افزون بر آنچه گفته شد، این نکته درخور تأمل است که کسی نمی‌تواند ادعا کند که این قضیه فقط یک بار، آن هم در داستان حضرت یوسف (ع) و یعقوب (ع)، واقع شده است، چراکه قرآن کریم، در انتهای سوره یوسف، می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى» (یوسف: ۱۱۱)؛ یعنی «در حکایت آنان برای صاحبان عقل عبرت کامل خواهد بود» و در ابتدای سوره نیز می‌فرماید: «فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ» (یوسف: ۷)، یعنی در حکایت یوسف و برادرانش برای دانش‌طلبان و اهل تحقیق عبرت و حکمت بسیار مندرج است. در داستان حضرت یوسف (ع)، نشانه‌های بسیاری از قدرت‌نمایی خداوند و اولیای الهی دیده می‌شود که هر کدام از آنها عبرت و پند برای اهل تحقیق است. در این آیه مشروعیت استغاثه به اولیای الهی و به متعلقات ایشان به خوبی ترسیم شده است.

بر فرض هم که این نمونه خاص باشد و نشود به جای دیگر تعمیم داد، آیا می‌شود شرک، حتی یک نمونه، در قرآن کریم تجویز شده باشد و در نتیجه قرآن دعوت به شرک

کند؟ آیا در داستانی که به گواهی خود قرآن کریم باید از آن عبرت گرفت دستور به شرک داده شده و با گفتن اینکه همین یک نمونه بدون اشکال است می‌شود قرآن را الگویی برای جهانیان قرار داد؟ اگر پیامبری کار مشرکانه انجام دهد آیا صحیح است که خداوند از او به نیکی یاد کند؟

ابن تیمیه بوسیدن و استلام حجرالاسود را جایز و سنت می‌داند و می‌گوید: «اگر به ما اشکال شود که اگر بوسیدن ضریح و توسل به اولیای الهی شرک است چرا استلام حجرالاسود و بوسیدن و تبرک به آن و طواف خانه خداوند متعال سنت است؟ در جواب می‌گوییم در شریعت چنین وارد شده است» (ابن تیمیه، ۱۴۲۳: ۱۲۴). اما چطور می‌شود بوسیدن و تبرک، که استغاثه عملی به یک سنگ است، شرک باشد و در شریعت تخصیص خورده باشد؟ با اینکه می‌دانیم خود پیامبر اکرم (ص) و اولیای الهی استلام حجرالاسود می‌کردند یا به دور خانه خدا، که از سنگ است، طواف می‌کردند چطور می‌شود این عمل شرک باشد اما در شریعت مستثنا شده باشد؟ در حدیثی منقول در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است که خلیفه دوم کنار حجرالاسود ایستاد و گفت: «تو سنگی هستی که سود و زیانی نمی‌رسانی و اگر پیامبر اکرم تو را نمی‌بوسید هرگز چنین کاری با تو نمی‌کردم». سپس آن را بوسید و شروع به طواف کرد (بخاری، ۱۴۰۷: ۱۴۹/۲). در این هنگام حضرت علی (ع) به او فرمود: «ای عمر! این گونه نیست، بلکه حجرالاسود سود و زیان می‌رساند» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۸۸/۳۰؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۱۰۰/۱۲).

نتیجه

استغاثه دو رکن اساسی دارد؛ یکی وجود سختی و شدتِ احتیاجی که شخص استغاثه‌کننده می‌خواهد از آن رهایی یابد، و دوم، طلب نصرت و خلاصی از شخص مستغاث. اگر هر یک از این دو جزء نباشد استغاثه محقق نمی‌شود. استعمالات قرآنی «استغاثه» نشان می‌دهد که مفهوم «استغاثه» در قالب‌ها و صور مختلفی به کار رفته است که در همه آنها «در شدت و سختی بودن شخص مستغیث» و «درخواست یاری از شخص مستغاث» وجود دارد. لذا «استغاثه» در معنای لغوی و اصطلاحی اش به یک

معناست و کاربرد لغوی و اصطلاحی اش تفاوت چندانی ندارد. بر این اساس، مهم‌ترین دلیل بر مشروعیت استغاثه به اولیای الهی قرآن کریم است. قرآن صراحتاً استغاثه به شخص زنده و مرده در امور مقدور و غیرمقدور را به نمایش گذاشته است. در امور مقدور استغاثه قبلی به حضرت موسی (ع)، استغاثه حضرت عیسی (ع) به حواریون، استعانت ذوالقرنین از مردم، استغاثه حضرت یوسف (ع) از زندانی را می‌توان نام برد؛ و در امور غیرمقدور، استغاثه حضرت سلیمان (ع) به آصف در انتقال تخت بلقیس، استغاثه به حضرت عیسی (ع) در زنده کردن مردگان و شفای مریض، استغاثه به حضرت موسی (ع) برای نزول باران و استغاثه حضرت یعقوب (ع) به پیراهن حضرت یوسف (ع) از این دسته است که در همه اینها خداوند متعال مشروعیت اقسام استغاثه به غیرخود را به‌خوبی به تصویر می‌کشد. البته با حفظ این نکته که هیچ یک از اولیای الهی در قدرت بر تصرف در عالم تکوین و انجام‌دادن امور عادی و خارق‌العاده مستقل در تأثیر نبوده‌اند و به اذن الهی و به قدرتی که خدای متعال به ایشان افاضه کرده است به استغاثه مستغیث پاسخ داده‌اند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله (۱۴۰۴). شرح نهج البلاغه، قم: مرعشی، چاپ اول.
۳. ابن تیمیة، احمد بن عبد الحلیم (۱۴۲۳). الرد علی الأحنائی قاضی المالکیة، المحقق: الدانی بن منیر آل زهوی، بیروت: المكتبة العصرية، الطبعة الاولى.
۴. ابن تیمیة، احمد بن عبد الحلیم (۱۴۲۰). النبوات، المحقق: عبد العزیز بن صالح الطویان، الرياض: أضواء السلف، الطبعة الأولى.
۵. ابن تیمیة، احمد بن عبد الحلیم (۱۴۱۶). مجموع الفتاوی، المحقق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم، المدينة: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، النبوة.
۶. ابن عثیمین، محمد بن صالح (۱۴۱۳). مجموع فتاوی و رسائل فضیلة الشیخ محمد بن صالح العثیمین، جمع و ترتیب: فهد بن ناصر بن ابراهیم السلیمان، بی جا: دار الوطن، دار الثریا، الطبعة الأخيرة.
۷. ابن عثیمین، محمد بن صالح (۱۴۱۶). شرح كشف الشبهات و یلیه شرح الاصول السنة، تحقیق: فهد بن ناصر بن ابراهیم السلیمان، ریاض: دار الثریا للنشر والتوزیع، الطبعة الاولى.
۸. ابن فارس، احمد (۱۳۹۹). مقاییس اللغة، محقق: عبد السلام محمد هارون، بی جا: دار الفكر.
۹. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). لسان العرب، بیروت: دار الصادر، الطبعة الثالثة.
۱۰. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۷). صحیح بخاری، تحقیق: مصطفی دیب البغا، بیروت: دار ابن کثیر، الطبعة الثالثة.
۱۱. پورعلی، رضا (۱۳۹۹). «وها بیان و استغاثه به غیر خدا»، در: www.alwahabiyah.com.
۱۲. تویجرى، حمود بن عبد الله (۱۴۰۶). الاجابة الجلیلة علی الاسئلة الکویتیة، الرياض: مكتبة المعارف.
۱۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۰). تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم: اسراء.
۱۴. جوادی آملی، عبدالله (بی تا). تفسیر تسنیم، ج ۱۴، قم: اسراء.
۱۵. حاجی اسماعیلی، محمدرضا؛ علی عسگری، فایضه (۱۳۹۷). «بازشناسی مفهوم اذن در معجزات انبیا در قرآن با تأکید بر معجزات حضرت عیسی (ع)»، در: پژوهش نامه تفسیر و زبان قرآن، ش ۱۳، ص ۱۱-۲۸.
۱۶. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۸۰). «انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه»، در: پژوهش های نهج البلاغه، ش ۹-۱۰، ص ۱۵-۲۲.
۱۷. حسینی زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴). تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دار الفكر، الطبعة الاولى.
۱۸. حلّی، حسن بن سلیمان (۱۹۵۱). المحتضر، النجف: منشورات المطبعة الحیدریة.
۱۹. حویزی، عبد علی بن جمعة (۱۴۱۵). تفسیر نور الثقلین، محقق: سید هاشم رسولی محلاتی،

- قم: اسماعیلیان، چاپ چهارم.
۲۰. راعب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). المفردات فی غریب القرآن، محقق: صفوان عدنان الداودی، بیروت: دار القلم، الطبعة الاولى.
۲۱. ربیع نیا، ابوطالب (۱۳۸۸). «استغاثه»، در: دائرة المعارف قرآن کریم، قم: بوستان کتاب.
۲۲. روحانی، محمد صادق (۱۴۱۸). منهاج الفقاهة، بی‌جا: بی‌نا، الطبعة الرابعة.
۲۳. سبحانی، جعفر (۱۳۸۶). سیمای عقاید شیعه، ترجمه: جواد محدثی، تهران: مشعر.
۲۴. سعادت، قادر (۱۳۹۴). استغاثه در مکتب اهل بیت (ع): پاسخی به شبهه وهابیت، قم: دار الاعلام لمدرسة اهل البيت (ع).
۲۵. سعدی الأزهری، عبد المصطفی (۱۴۲۷). تهذیب النور فی جواز التوسل والاستغاثة بالانبياء والصالحين، بی‌جا: بی‌نا.
۲۶. سند، محمد (۱۴۲۶). التوسل: عبادة توحيدية، بیروت: سعید بن جبیر، الطبعة الاولى.
۲۷. سند، محمد (۱۴۲۷). الامامة الالهية، قم: منشورات الاجتهاد، الطبعة الاولى.
۲۸. صالح، حسن (۱۳۹۳). «ارتباط مفهوم علم الكتاب و ولايت تكويني اهل بيت (ع)»، در: معرفت کلامی، س ۵، ش ۲، ص ۹۹-۱۱۸.
۲۹. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴). بصائر الدرجات، طهران: مؤسسة الاعلمی.
۳۰. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۷۴). ترجمه تفسیر المیزان، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم.
۳۱. طبری، محمد بن جریر (بی‌تا). نوادر المعجزات فی مناقب الأئمة الهداة، بی‌جا: دلیلنا.
۳۲. طریحی، فخرالدین محمد (۱۳۷۲). مجمع البحرين، تهران: کتاب فروشی مرتضوی، چاپ سوم.
۳۳. فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴). المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير، قم: دار الهجرة، الطبعة الثانية.
۳۴. قحطانی، سعید بن علی (بی‌تا). نور الهدی و ظلمات الضلال، الرياض: مطبعة سفير.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). الكافي، المصحح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الكتب الاسلامية، الطبعة الرابعة.
۳۶. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳). بحار الأنوار، تحقیق: السيد ابراهيم الميانجي و محمد الباقر البهبودي، بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة.
۳۷. مجلسی، محمد تقی (۱۳۹۵). ولاية الاولیاء، قم: فیض.
۳۸. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۳). آموزش فلسفه، بی‌جا: سازمان تبلیغات اسلامی.
۳۹. مصطفوی، حسن (۱۳۶۰). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۴۰. مطهری، مرتضی (۱۳۷۴). ولایتها و ولایتها، قم: صدرا.
۴۱. هلالی، تقی الدین (۱۴۱۵). الحسام الماحق لكل مشرك و منافق، بیروت: دار الفتح للطباعة والنشر والتوزيع.
۴۲. هلالی، تقی الدین (بی‌تا). الهدية الهادية الى الطائفة التجانية، بی‌جا: بی‌نا.